حريقِ قلعه‌يي خاموش ...

براي مادرم

زني شب تا سحر گرييد خاموش.

زني شب تا سحر ناليد، تا من

سحرگاهي بر آرم دست و گردم

چراغي خُرد و آويزم به برزن.

زني شب تا سحر ناليد و ــ افسوس! ــ

مرا آن ناله‌ي خامُش نيفروخت:

حريقِ قلعه‌ي خاموشِ مردم

شبم دامن گرفت و صبحدم سوخت.

حريقِ قلعه‌ي خاموش و مدفون

به خاکستر فرو دهليز و درگاه

حريقِ قلعه‌ي خاموش ــ آري ــ

نه شب گرييدنِ زن تا سحرگاه.

 19 اسفند 1336